

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسة فرهنگی فقه الثقلین

پاسخ به مسائل شرعی

دفتر حضرت آية الله العظمی صانعی مدظله العالی

دفتر قم - تلفن: ۷۷۴۴۷۶۷ - ۷۷۴۴۰۱۰ - ۷۷۴۴۰۰۹

۷۸۳۱۶۶۲ - ۷۸۳۱۶۶۱ - ۷۸۳۱۶۶۰

نمبر: ۷۷۳۵۰۸۰ - ۰۲۵۱

نشانی: پل حجتیه، خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۴

دفتر تهران - تلفن: ۴ - ۶۶۵۶۴۰۰۰ - ۶۶۵۶۴۰۰۵ - ۰۲۱

نشانی: خ کارگر جنوبی، بین آذربایجان و جمهوری، کوچه کامیاب، پلاک ۱۷

دفتر مشهد - تلفن: ۲۲۵۱۱۵۲ - ۲۲۲۲۲۷۷ - ۲۲۱۰۰۰۲ - ۲۲۲۲۵۷۷ - ۰۵۱

دفتر اصفهان - تلفن: ۴۴۸۷۶۶۲ - ۴۴۸۷۶۶۱ - ۴۴۸۷۶۶۰ - ۴۴۶۳۳۹۱ - ۰۳۱

دفتر شیراز - تلفن: ۲۲۴۳۳۳۴ - ۲۲۴۳۴۹۸ - ۲۲۲۲۲۹۴ - ۲۲۲۶۷۰۰ - ۰۷۱

دفتر اراک - تلفن: ۲۲۷۲۳۰۰ - ۲۲۷۲۲۰۰ - ۲۲۵۹۷۷۷ - ۰۸۶

دفتر تبریز - تلفن: ۵۲۶۴۶۲۶ - ۰۴۱

دفتر کرمان - تلفن: ۲۲۳۲۳۵۷ - ۲۲۳۲۳۵۶ - ۲۲۳۹۱۴۳ - ۲۲۲۱۲۷۴ - ۰۳۴

دفتر خرم آباد - تلفن: ۳۲۱۷۰۳۹۰ - ۳۲۱۷۰۴۰ - ۳۲۲۷۶۱۹ - ۰۶۶

دفتر گرگان - تلفن: ۲۲۳۳۲۷۰ - ۲۲۳۳۲۶۰ - ۲۲۳۳۲۸۰ - ۰۷۱

پاسخگویی به مسائل حج: تلفن: ۲ - ۷۸۳۱۶۶۰ / همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۰۰۰۷

www.saanei.org

Istifta @ saanei.org

Saanei @ saanei.org

Info @ saanei.org

۳۰۰۷۹۶۰

آدرس اینترنت:

پاسخ به استفتائات

تماس با دفتر معظّم له

تهیه کتاب

سرویس پیام کوتاه

حضرت آیه الله العظمی صانعی (مد ظله العالی):
باید به همگان اعلام داریم که در اسلام نه تبعیض
وجود دارد و نه تضییع حقوق و نه ظلم به افراد و
همه انسان‌ها مکرم‌اند و محترم «ولقد کَرَّمنا بنی
آدم»، کما این که در حقوق اسلام تبعیض نژادی
نیست و سفید و سیاه برابرند، تبعیض جنسیتی و
ملیتی نیز وجود ندارد.

امر به معروف و نهی از منکر

سرشناسه : صانعی، یوسف، ۱۳۱۶
عنوان و پدیدآور : امر به معروف و نهی از منکر/ طبق نظریات مرجع
عالیقدر حضرت آیه الله العظمی شیخ یوسف صانعی؛
تحقیق مؤسسه فقه الثقلین
مشخصات نشر : قم: فقه الثقلین، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری : ۷۲ ص.
فروست : فقه و زندگی؛ ۱۱
شابک جلد : ۰ - ۰۵ - ۵۲۸۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸
یادداشت : فیپا
یادداشت : عنوان اصلی: امر به معروف و نهی از منکر
یادداشت : کتابنامه: ص. ۶۹ - ۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس
موضوع : امر به معروف و نهی از منکر.
موضوع : امر به معروف و نهی از منکر -- جنبه‌های مذهبی --
اسلام.
موضوع : فقه جعفری -- کتابشناسی.
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۷ الف ۲۵ ص / ۶ / ۱۹۶ BP
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۷۵
شماره کتابخانه ملی : ۱۵۳۶۶۴۲

امر به معروف

و

نهی از منکر

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی



انتشارات فقه الثقلین

امر به معروف و نهی از منکر

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مد ظله العالی

ناشر: انتشارات فقه الثقلین

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

لیتوگرافی: نویس

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: اول / پاییز ۱۳۸۷

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

بها: ۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم - خیابان شهید محمد منتظری، کوچه ۸، پلاک ۸

صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۹۶۷ - تلفن: ۷۸۳۲۸۰۲ - تلفکس: ۷۸۳۲۸۰۳

همراه: ۰۹۱۲۱۵۳۸۸۰۸

www.feqh.org

فهرست مطالب

● مقدمه.....	۹
● امر به معروف و نهی از منکر در لغت	۱۲
دلیل اول: ظهور لفظ امر به معروف و نهی از منکر.....	۱۵
دلیل دوم: سیاق آیات.....	۱۷
۱- آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره آل عمران	۱۸
۲- آیه ۱۱۰ سوره آل عمران	۲۱
۳- آیه ۱۵۷ سوره اعراف	۲۲
۴- آیه ۷۱ سوره توبه.....	۲۴
دلیل سوم: استعمال عرفی کلمه امر	۲۵
دلیل چهارم: انصراف ادله واجبات از محرمات.....	۲۶
● دلایل قایلین به جواز ضرب و جرح در امر به معروف و	
نهی از منکر	۴۱
۱- روایات.....	۴۱
۲- اجماع	۵۰
اشکال به اجماع	۵۲

- نتیجه‌گیری و تحقیق ۵۳
- وجود افتراق امر به معروف و نهی از منکر با تعزیر ۵۵
- دلایل قایلین به شرطیت عامل و تارک بودن آمر به معروف و ناهی از منکر ۶۲
- ۱- آیات ۶۲
- ۲- روایات ۶۳
- نقد و بررسی دیدگاه شرطیت ۶۴
- کتابنامه ۶۹

مقدمه

در فقه عناوین متعددی مانند نهی از منکر، انکار منکر، تغییر منکر، دفع فساد، رفع ظلم، حدود و تعزیرات وجود دارد که هر یک کارکرد مخصوص و شرایط ویژه‌ای برای خود دارند، و باکمی دقت در روایات و عبارات اصحاب تفاوت هر یک با دیگری روشن خواهد شد و نظیر این عناوین را در قوانین و مقررات امروزه در کشورهای دیگر که توسط عقلاء و اندیشمندان آنها تدوین گردیده است، می‌توان مشاهده نمود.

با این همه در برخی کتب این عناوین با یکدیگر خلط گردیده و در شرایط و جزئیات آن اشتباهاتی صورت پذیرفته که آثار و پیامدهایی را در پی داشته

است. حال ریشه این اشتباه در کجاست؟ شاید بتوان گفت اساس آن دقت ناکافی در عبارات موجود در روایات است.

اشتباه در مراتب امر به معروف و نهی از منکر از آن جمله اموری است که به ناکارآمدی یکی از مهمترین وظایف همگانی و فرایض الهی منجر گردیده و علی رغم اهمیت فراوان و جایگاه رفیع، و اساسی آن، سیری رو به انزوای نمودار است.

واجبی که زیر بنای حرکت تمام انبیاء و صالحان و انسانهای خیراندیش و خیرخواه عالم است و مفهوم روشن آن یعنی دعوت به امور پسندیده و بر حذر داشتن از امور ناپسند را در خود جای داده به حرکتی بسیار سطحی در ضرب و جرح در کوچه و خیابان تفسیر شده است. دعوتی که برای برپایی جامعه‌ای مترقی که در آن متانت و حیا زیور شهروندان، رحم و شفقت و عدالت و انصاف رویه حاکمان باشد، و پیام آن در جان مخاطب و نهاد و فطرت او انقلاب کند، فرمانی همراه با ادب به دیگری تا او را به راه صلاح و طریق نجات بخواند که او خود برای برپایی قسط حرکت و قیام نماید، به درجه‌ای تنزل داده شده است که نمی‌توان آن را سیره و روش انبیاء دانست لذا بررسی و بازنگری در این فرع اساسی جهت برون رفت از این خلط و بازشناسی بحث مراتب

امر به معروف و نهی از منکر، ضرورتی غیر قابل انکار است.

از این رو بحث را با این پرسش آغاز می‌نماییم که آیا امر به معروف و نهی از منکر شامل مرحله «ضرب و جرح» و درگیری فیزیکی می‌شود؟ یا تنها در مورد امر و نهی زبانی و رفتاری بدون به کارگیری خشونت به کار می‌رود؟ به نظر می‌رسد در پاسخ به این پرسش لازم است به سراغ دلایل و مستندات موجود رفته و ظهور عرفی آن را کشف نماییم تا بدین وسیله برداشتهای مطابق و غیر مطابق از هم بازشناسی شود و شرایط و احکام استنباطی از آن مورد ارزشیابی دقیق قرار گیرد. لذا سیر بحث را در چند گام دنبال خواهیم نمود تا به کمک آن، ابعاد و زوایای مختلف این بحث را تبیین نماییم.

والحمد لله ربّ العالمین

امر به معروف و نهی از منکر در لغت

امر همان گونه که لغت شناسان گفته‌اند به معنی طلب فعل و نهی به معنی طلب ترک است.^۱ طلب در خواست قولی را گویند. چنانکه صاحب جواهر مقتضای ظاهر لفظ «امر و نهی» را

۱. مرحوم آخوند خراسانی در کفایة الأصول در بحث از ماده امر اولین معنایی که برای لفظ امر ذکر می‌نماید معنی طلب است. (کفایة الأصول، ص ۶۱، نک جلدی).

۲. أقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۸، ماده «أمر»، وقال: «أمره، أمراً و اماراً و امرأة: طلب منه إنشاء شيء أو فعله، و مصباح المنير، ص ۲۱، ماده «الأمر»: و الأمر بمعنى الطلب، و جمعه أوامر، و ص ۶۲۹، ماده «نهيه»... و نهى الله تعالى: أى حرم.

مجمع البحرين، ج ۳، ص ۲۱۰، و فيه: أمره أمراً، نقيض نهاه... و استأمره: طلب منه الأمر، و ج ۱، ص ۴۲۶، و فيه: و نهى الله عن الحرام: أى حرم، و تناهوا عن المنكر: أى ينهى بعضهم بعضاً.

در خواست زبانی و شفاهی دانسته است.^۱ و در مقابل علامه طباطبائی «در ذیل آیه ﴿الَّذِينَ يَخُلُونُ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ﴾^۲ می‌فرماید: همان گونه که امر با قول محقق می‌شود با فعل نیز قابل تحقق است و می‌فرماید:

«أمرهم الناس بالبخل إنما هو بسيرتهم الفاسدة و عملهم به سواء أَمروا به لفظاً أو سكتوا فإن هذه الطائفة لكونهم أولى ثروة و مال... ففعلهم أمر و زاجر كقولهم».^۳

امر آنها به بخل همانا با روش فاسد و رفتار آنهاست و تفاوتی ندارد که در گفتار به آن امر کنند یا ساکت بمانند این طایفه به خاطر آنکه صاحب ثروت و مال فراوانند... کردارشان مانند گفتارشان امر کننده و بازدارنده است.

همان طور که مشاهده نمودید ایشان در این آیه که لفظ «امر» در آن وارد شده فعل و روش را «امر» دانسته است، گرچه به صورت ضمنی و غیر مستقیم و بدون استفاده از لفظ صورت پذیرفته است.

کلمه «معروف» و «منکر» نیز در لغت چنین معنی شده است:

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۱.

۲. نساء، آیه ۳۷.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۳۶۳.

«والمعروف اسم لكل فعل يُعرَف بالعقل أو الشرع
حسنة».^۱

«معروف اسمی است که برای هر عملی که خوبی
آن از نظر عقل و یا شرع مسلم است به کار
می رود».

«والمُنْكَرُ كُلُّ فِعْلٍ تَحْكُمُ الْعُقُولُ الصَّحِيحَةُ
بِقَبْحه».^۲

«منکر هر عملی را گویند که خرد سالم به زشتی
آن حکم نماید».

نتیجه اینکه: امر و نهی در لغت به معنی طلب فعل و
طلب ترک است، و بنا بر آنچه مقتضای ظاهر لفظ امر و
نهی است؛ درخواست، زمانی که شفاهی و زبانی صورت
پذیرد از آن به «أمر» تعبیر می شود. لذا «امر به معروف»
به معنی درخواست امور پسندیده عقلی و شرعی است و
«نهی از منکر» به معنی بازداشتن و یا طلب ترک امور
ناپسند است.

۱. مفردات راغب، ص ۵۶۱، مادة «عرف».

۲. مفردات راغب، ص ۸۲۳ مادة «نكر»، و مجمع البحرين، ج ۳،
ص ۵۰۲، وفيه: «والمُنْكَرُ فِي الْحَدِيثِ ضِدُّ الْمَعْرُوفِ وَ كُلُّمَا قَبْحه
الشارع و حرمة فهو منكر،... والمعروف الذي يذكر مقابلة الحسن
المشتمل على رجحان فيختص بالواجب والمندوب و يخرج
المباح و المكروه و إن كانا داخِلين في الحسن». مادة «نكر» و
مجمع البحرين، ج ۵، ص ۹۵، وفيه: «والمعروف ما يقابل
الحسن...». مادة «عرف».

اما تهدید، و زدن و حبس و جرح و ایلام و قتل از شمول معنی امر و نهی خارجند. هر چند ممکن است با توجه به قراین و شواهد، بر عمل و روش و سیره فرد مانند گفتار او اطلاق امر و نهی نمود، همان طور که علامه طباطبائی در ذیل آیه ۳۷ سوره نساء عمل و روش را نیز مانند گفتار به یکی از معانی امر گرفته است.

ما برای اثبات ادعای خود به دلایل ذیل استناد می‌کنیم.

دلیل اول: ظهور لفظ امر به معروف و نهی از منکر

ظهور کلمه امر به معروف و نهی از منکر که در ادله آمده است بر بیش از تلفظ و امر و نهی زبانی دلالت ندارد، و صاحب جواهر ^۱ نیز بر این امر اذعان نموده و می‌فرماید: مقتضای امر و نهی بیش از طلب قولی نمی‌باشد و آنچه که مربوط به ضرب و جرح در مراتب امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد از دلایل و فتاویٰ اصحاب استفاده می‌گردد نه از ماده امر و نهی و دلالت لفظی آن:

«إذ لا يخفى على من أحاط بما ذكرناه من النصوص و غيرها: أنَّ المراد بالأمر بالمعروف و النهي عن المنكر الحمل على ذلك بإيجاد

المعروف و التجنب من المنكر، لا مجرد القول و إن كان يقتضيه ظاهر لفظ الأمر و النهي»^۱.
 «بر کسی که به روایات مذکور و غیر آن احاطه دارد پوشیده نیست که مراد از امر به معروف و نهی از منکر وادار نمودن به آن به وسیله ایجاد معروف و دوری از منکر است. هر چند ظاهر لفظ امر و نهی و مقتضای آن بیش از مجرد قول نیست، لیکن در ایجاد امر و نهی به قول اکتفا نمی شود».

و سپس روایاتی^۲ را نقل می نماید که بیش از طلب

۱. جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۱.

۲. روایاتی که صاحب جواهر آنها را نقل فرموده است نصوصی است که در تفسیر آیه شریفه ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ﴾ (سوره تحریم، آیه ۶) وارد گردیده است که برخی از این روایات عبارتند از:

(۱) خبر عبدالاعلی مولى آل سام عن الصادق ع «لما نزلت هذه الآية ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً﴾ جلس رجل من المسلمين يبكي وقال: أنا عجزت عن نفسي كللت أهلي، فقال رسول الله ﷺ: حسبك أن تأمرهم بما تأمر به نفسك وتنههم عما تنهى عنه نفسك». وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۱۴۸ و ۱۴۷، أبواب الأمر والنهي، باب ۹، ح ۱.

(۲) خبر أبى بصير (فى الآية)، «قلت كيف أقيهم؟ قال: تأمرهم بما أمر الله، وتنههم عما نهى الله، فإن أطاعوك كنت قد وقيتهم وإن عصوك كنت قد قضيت ما عليك». وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۱۴۸، أبواب الأمر والنهي، باب ۹، ح ۲.

(۳) خبر آخر لأبى بصير عن أبى عبد الله ع (فى الآية)، «كيف نقى أهلنا؟ قال ع: تأمروهم وتنهونهم». وسائل الشيعة، ج ۱۶، ص ۱۴۸، أبواب الأمر والنهي، باب ۹، ح ۳.

قولی و عملی و التماس و خیر خواهی از آن استفاده نشده است و شامل خشونت و تهدید و ضرب و شتم نمی‌شود و در انتها تصریح می‌فرمایند که ما «ضرب» را از دلایل و فتاویٰ به دست آوردیم.

«لكن ما سمعته من النصوص و الفتاوى الدالة

على أنهما يكونان بالقلب واللسان واليد».^۱

ناگفته نماند، در ادامه بر عدم صحت برداشت ایشان از ادله، دلایلی اقامه خواهیم نمود.

دلیل دوم: سیاق آیات

سیاق آیاتی که در مورد امر به معروف و نهی از منکر وارد شده و در کنار آن همگان را به پرهیز از اختلاف و دعوت به اتحاد فرا خوانده است، به ما می‌فهماند که «ضرب و جرح» نمی‌تواند یکی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر باشد که انجام آن موجب تألیف قلوب و نهادینه شدن رفق و مدارا در جامعه می‌گردد.

توضیح آنکه: اگر بگوییم امر به معروف و نهی از منکر مذکور در آیات مرحله ضرب و شتم را هم شامل می‌شود دو دستور کاملاً متناقض در یک یا دو آیه در کنار هم آمده است که سیاق را نامتناسب ساخته و وحدت آن را

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۲.

بر هم زده و فصاحت آن را نیز مخدوش می‌گرداند و بر اساس نظر مشهور که ضرب و شتم را به عنوان یک مرحله از امر به معروف و نهی از منکر می‌داند ناگزیریم این آیات را چنین معنی کنیم: با هر شکل و شیوه و با هر وسیله ولو با قتل و ضرب و تهدید - که یقیناً باعث کدورت و رنجش می‌شود - دیگران را دعوت به کار خیر کنید و در عین حال با یکدیگر دوست و مهربان و متحد باشید و از اختلاف بپرهیزید.

بسیار روشن است هیچ فرد حکیمی چنین سخن نمی‌گوید، و این معنی بر کسی که با لحن آیات قرآن آشنایی داشته باشد پوشیده نیست. در ذیل به برخی از این آیات اشاره می‌نماییم و ذوق و طبع سلیم شما را به کرسی قضاوت می‌نشانیم.

۱- آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سورة آل عمران

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (۱۰۳) وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۰۴﴾

«به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید و یاد آورید نعمت خداوند بر شما را که دشمن بودید پس با نعمت او برادر شدید و بر آستانه دوزخ کینه و اختلاف بودید، پس خدایتان از آن نجات داد خداوند این چنین دلایل و نشانه هایش را بر شما آشکار می سازد باید شما امتی دعوت کننده به خیر باشید که امر به معروف و نهی از منکر می کنند و آنان همان رستگارانند. چنانکه ملاحظه نمودید خداوند متعال در این آیات می فرماید: مسلمانها با یکدیگر متفق شوید و نعمت خدا را بر خویش یاد آرید - و همان گونه که علامه طباطبائی ^۱ در ذیل این آیات فرموده است نعمتی که در اینجا وجود دارد نعمت اتحاد و اجتماع است یعنی آتش اختلاف و کینه از بین شما رخت بر بسته و شما با یکدیگر متحد شده اید - ^۱ پس، از «حبل الله» ریسمان خداوند دست بر ندارید».

حال شما قضاوت کنید. کدام فرد سخندان و حکیمی می تواند بلافاصله بعد از این آیه که از مهر و محبت و برادری و دوری از آتش اختلافات سخن گفته است بگوید اگر یکی از شما خلاقی

۱. المیزان، ج ۳، ص ۴۲۵.

مرتکب شده او را به هر وسیله باز دارید گرچه به درگیری و زد و خورد بیانجامد.

چگونه سفارش به اتحاد با سفارش به آنچه که از لوازم لاینفک آن اختلاف و کدورت است می‌تواند در یک جا جمع شود، آیا این سخن با سیاق آیات سازگار است؟ یا مناسب‌تر اینکه بگوییم آیه در مقام بیان این است که: حال که بوسیله اسلام به این درجه و جایگاه رسیدید، اختلافات را کنار بگذارید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید، در عمل و زبان نسبت به هم خیر خواهی کنید، فاعل منکر و تارک معروف را به شکلی که باعث تفرقه و اختلاف نشود به کار خیر دعوت نمایید و از کار شرّ بازش دارید.

لذا با توجه به سیاق آیات قبل و بعد نمی‌توان از «امر» مطلق وادار نمودن فرد به انجام معروف و از «نهی» ترک منکر به هر شیوه و روش را فهمید.

معروف است که شخصی قرآن می‌خواند و این آیه را چنین تلاوت می‌کرد، «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَكِيمٌ»^۱ چوپانی از آن جا می‌گذشت به قاری گفت: آقا اشتباه خواندی دوباره بخوان. دوباره خواند: «والله غفور حکیم». گفت: اشتباه خواندی دوباره بخوان. بار سوم گفت: «والله

۱. المائدة، آیه ۳۸.

عزیز حکیم». گفت: حال درست خواندی. آن شخص، از چوپان پرسید: آیا تو حافظ قرآنی؟ گفت: خیر. نه حافظ قرآنم و نه قرآنی همراه دارم، بلکه آشنای با لحن قرآن هستم، و می دانم کسی که فرمان به قطع دست دزد می دهد باید بگوید: «خداوند توانا و مصلحت اندیش، نه خدای مهربان!». لذا از لحن آیات می توان فهمید که اگر بر فرض لفظ «امر» ظهورش شامل ضرب و شتم هم می شد - که چنین نیست - در اینجا به طور مسلّم مراد نمی باشد.

۲- آیه ۱۱۰ سوره آل عمران

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

«شما بهترین امت از میان مردم بودید امر به معروف و نهی از منکر می کنید و ایمان به خداوند می آورید و اگر اهل کتاب ایمان آورند برای ایشان بهتر بود از آنان مؤمنانند و اکثر ایشان فاسقند».

این آیه نیز که در ادامه آیات گذاشته وارد شده است سیاقی مشابه آیات پیشین دارد به این شکل که ابتدا

ترغیب به وحدت می‌کند و هشدار به عواقب سوء تفرقه می‌دهد و پس از آن به مسئله امر به معروف و نهی از منکر سفارش می‌نماید ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا...﴾^۱ که وحدت سیاق با همان تفسیری که بیان شد دلیل محکمی است بر اینکه مراد؛ اعم از هر شیوه و روش در اجرای این فریضه نیست تا شامل ضرب و جرح و فشار و تهدید گردد.

۳- آیه ۱۵۷ سورة اعراف

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...﴾^۱ آیه.

«آنانکه تبعیت می‌کنند از رسول، نبی اُمّی که در تورات و انجیل نوشته شده یافتندش [او که] آنان را به معروف امرشان و از منکر نهیشان می‌نماید، طیبات را بر آنان حلال و خبیثات را بر آنان حرام، فشارها از آنان برداشته زنجیرها را از آنان می‌گشاید...».

در این آیه به چند مطلب باید توجه شود:

۱. آل عمران، آیه ۱۰۵.

اول: بی تردید اوصافی مانند (نبی) و (اُمّی) و ﴿الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة والانجیل﴾ همه مربوط به شخص پیامبر ﷺ به تنهایی است و کارهای بعدی نیز مانند امر به معروف و نهی از منکر به قرینه همین صفات اعمال شخص پیامبر است. و هم اوست که حلال می‌کند و حرام می‌سازد «یحلّ» و «یحرّم»؛ چرا که این عمل تشریع است و شکی نیست که پیامبر با اذن و اجازه خداوند احکام را تشریع می‌نمود، و از سوی دیگر بدون تردید تنها همراه با منطق و استدلال است که پیامبر ﷺ یکه و تنها می‌تواند از پس این همه کار بزرگ برآید و با بیان و دعوت خیر خواهانه که از اساسی‌ترین اصول تبلیغی پیامبران الهی است این عمل ممکن خواهد بود و سرّ اعجاز پیامبر ﷺ نیز در بهره‌گیری از این شیوه نهفته است. همان گونه که امام خمینی (سلام الله علیه) به تنهایی با تأسی به پیامبر اکرم ﷺ و بهره‌گیری از همین شیوه انقلاب کرد و نتیجه گرفت، و روشن است که با استفاده از فشار و تهدید و ارباب این عمل معجزه‌ای نیست که تنها از طرف پیامبر ﷺ امکان‌پذیر باشد بلکه بوسیله دیگران هم قابل تحقق است.

دوّم: چنانکه در لغت آمده «إِصر»^۱ به معنی فشار و

۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۰۸، وفیه: «قيل: وأصل الإصر الضيق و الحبس يقال: أصره يأصره: إذا ضيق عليه و حبسه». مادة «أصر».

سختی است، و «أغلال»^۱ جمع «غُل» به معنی زنجیر است، و بسیار واضح است که برداشتن إصر (سنگینی) و غلّ و زنجیرها که در آیه آمده است بوسیله سنگینی و فشار «ضرب» و «جرح» برای دعوت به معروف و بازداشت از بدی ممکن نیست؛ چون امر به معروف به آن شیوه خود فشار و سنگینی است، پس به قرینه صدر و ذیل، نمی‌تواند مراد از امر به معروف و نهی از منکر غیر از قول و عمل نیکو از طرف خود آمر بدون فشار و جبر و ضرب و جرح باشد.

۴- آیه ۷۱ سورة توبه

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾

«مردان و زنان مؤمن برخی سرپرست و پشتیبان و دوست یکدیگرند امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

کلمه «ولی» در لغت به معنی پشتیبانی و سرپرستی همراه با دوستی و رفاقت آمده است^۲ یعنی مؤمنان دوست یکدیگرند و به همین دلیل برای هم خیرخواهی

۱. مجمع البحرين، ج ۵، ص ۴۳۶، وفيه: «سَمِيَ غُلُولًا؛ لِأَنَّ الْأَيْدِيَ فِيهَا مَغُولَةٌ؛ أَي مَمْنُوعَةٌ مَجْعُول فِيهَا غُل وَ هِيَ الْحَدِيدَةُ الَّتِي تَجْمَعُ يَدَ الْأَسِيرِ إِلَى عُنُقِهِ». مادة «غلل».

۲. المنجد، مادة «ولی»، ص ۹۱۸.

می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و روشن است که سرپرستی همراه با رفاقت و محبت با ضرب و ایلام سازگار نیست.

بلکه با مهربانی و رفاقت و اعلام عملی این امر به شخص مقابل سازگار است آن هم به شیوه‌ای که دیگری باور کند که آمر، خیر خواه اوست.

دلیل سوّم: استعمال عرفی کلمه امر

از جمله دلایل دیگر بر اینکه آمر شامل ضرب نمی‌شود این است که امر نه در لغت به معنی ضرب آمده و نه در عرف از امر معنی ضرب فهمیده می‌شود.

اما اینکه در لغت به این معنی نیست بسیار روشن است چرا که در معنای لغوی گذشت که امر به معنی طلب فعل است. اما در کاربرد عرفی نیز به این معنی استفاده نشده است چرا که در میان عرف اگر کسی مشغول زدن دیگری باشد از او سؤال کنیم که چه می‌کنی و او در پاسخ بگوید او را امر می‌کنم پاسخ درستی به پرسش ما نداده است بلکه می‌تواند بگوید: «أضربه لیعمل بأمری» او را می‌زنم تا به امر من عمل کند. که امر در اینجا از باب اطلاق مسبب بر سبب در ضرب بکار رفته است. و

در هیچ یک از آیات و روایات نیز امر به معنی ضرب نیامده است.

دلیل چهارم: انصراف ادله واجبات از محرمات

توضیح آنکه: اگر بر فرض هم بپذیریم که ظهور لفظی «امر» شامل ضرب و جرح نیز می‌شود. چون ادله واجبات از محرمات انصراف دارد. همان گونه که ادله مستحبات از محرمات انصراف دارد. پس شامل آنها نمی‌باشد. و وجه انصراف آن است که عقلاء شمول الزام و ایجاب قانونی و شرعی را در موردی که به وسیله ارتکاب ممنوع قانونی و شرعی (فعل حرام) انجام گیرد خلاف حکمت بلکه قبیح می‌دانند؛ چرا که قطع نظر از آنکه خود ترویج گناه و حرام می‌باشد. آتش، آتش را خاموش نمی‌کند. النار لا تطفئ النار. و این انصراف در انصراف ادله مستحبات از ادله محرمات بسیار روشن و واضح است. مثلاً اگر شارع به طور مطلق بفرماید «اکرم الضیف و لو کان کافراً» واضح است که نمی‌توان به اطلاق آن تمسک نمود و با شراب و خمر از مهمان پذیرایی نمود، و اطلاق دلیل اکرام از این نوع اکرام حرام که شارع به آن راضی نیست قطعاً انصراف دارد.

در امر به معروف و نهی از منکر نیز همین مسئله جریان دارد؛ یعنی دلیلی که می‌گوید امر به معروف و

نهی از منکر واجب است گرچه در بدو امر، ظهور در همه انواع امر گفتاری و رفتاری و حتی وادار نمودن به وسیله ضرب و جرح داشته باشد اما قطعاً از نوع حرام آن - که مرحله ضرب و جرح و انواع تصرفات غیر مجاز و حرام می باشد - منصرف است، مگر آن مواردی که دلیل قابل اطمینانی بر جواز ضرب و جرح اقامه گردد.

مرحوم مقدس اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان به برخی از این ادله اشاره نموده است که نقل آن خالی از فایده نمی باشد.

ایشان در ذیل عبارت ارشاد علامه^۱ در بحث امر به معروف و نهی از منکر زمانی که به مرحله جرح و قتل و مسئله اذن امام^۲ برسد پس از نقل عبارت علامه می فرماید:

«هذا هو المشهور ويشعر ما نقل في المنتهى^۲ عن الشيخ بالإجماع ونقل الجواز بغير إذن عن السيد المرتضى والشيخ في التبيان^۳ أيضاً وهو عندی قوی».

«این رأی مشهور است و آنچه در منتهی از شیخ

۱. قال العلامة: ولو افتقر إلى الجراح أو القتل، افتقر إلى إذن الإمام على رأی.

۲. منتهی المطلب، ج ۱۵، ص ۲۴۳.

۳. التبيان في تفسير القرآن، ج ۴، ص ۱۸۰، و ص ۱۹۸، ذیل آیات ۱۰۴ و ۱۱۴ سورة آل عمران.

نقل شده اشعار به اجماع دارد و جواز ضرب و قتل بدون نیاز به اذن امام از سید مرتضی و شیخ در تبیان نقل شده و این نظر در نزد من قوی است».

و در ادامه پس از نقل دلیل سید مرتضی^۱ بر اینکه در مرحله جرح نیازی به اذن امام ندارد می‌فرماید:

«هذا صحيح لو سلم وجوب المنع بما أمكن مع الشرائط. والدليل عليه واضح، ودليل الأمر والنهي لا يدل عليه، لأن الجرح والقتل ليسا بأمر ولا نهي، دليلهما على أكثر من ذلك غير ظاهر، وليس العقل مستقلاً بحيث يجد قبح المنكر الواقع وحسن الجرح والقتل لدفعه. والأصل عدم الوجوب، بل لا يجوز الإيلاء إلا بدليل شرعي لقبحه عقلاً وشرعاً، بل لو لم يكن جوازهما بالضرب إجماعياً، لكان القول بجواز مطلق الضرب بمجرد أدلتهم المذكورة مشكلاً»^۲.

«عدم نیاز به اذن امام سخن صحیحی است اگر

۱. و دلیل السید: إن المنع عن المنكر واجب مهما أمكن مع الشرائط و الجرح و القتل مرتب على المنع و الدفع، لا أنه مقصود أصالة، والموقوف على إذنه هو الذي يكون مقصوداً بالذات، مثل الحدود و التعزيرات، لا الذي يحصل بالعرض بسبب الدفاع، مثل الدفع عن المال و النفس الذي يؤل إلى الجرح. (مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۲).

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۲.

قبول کنیم ادله امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کند بر اینکه به هر شکل ممکن واجب است امر و نهی انجام گیرد».

و در ادامه چنین می‌فرماید:

«اما دلیل وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر به هر شکل ممکن دلالت نمی‌کنند زیرا قتل و جرح امر نیستند و ادله بر بیش از امر و نهی قولی دلالت نمی‌کنند و دلیل عقل نیز بر قتل و جرح دلالت ندارد. به این شکل که بگویید چون منکر انجام گرفته و یا معروفی ترک شده زدن مانعی ندارد و اگر در وجوب امر و نهی به این نحو شک نماییم، اصل عدم وجوب است حتی اذیت کردن [که مرحله پایین تر از ضرب و جرح است] نیز بدون مجوز شرعی جایز نیست، چرا که ایلام بدون مجوز شرعی از نظر عقل و نقل قبیح است. بلکه اگر جواز مرحله ضرب اجماعی نبود اثبات جواز آن بوسیله ادله امر به معروف و نهی از منکر مشکل می‌نمود».

ذکر یک نکته در کلام مقدس اردبیلی «لازم است و آن اینکه ایشان فرمودند اثبات جواز ضرب و جرح به وسیله ادله امر به معروف و نهی از منکر مشکل است که

ظاهراً مراد ایشان این است که اگر کسی توانست این مطلب را از ادله امر به معروف و نهی از منکر اثبات نماید ضرب و جرح می‌تواند یکی از مراحل امر به معروف و نهی از منکر قرار بگیرد و نیازی به ادله‌ای دیگر برای اثبات آن نمی‌باشد اما بنا بر آنچه که در صفحات قبل به آن اشاره نمودیم که ولو سلمنا که ضرب و جرح از خود ماده امر و نهی استفاده گردد، و لیکن ما می‌گوییم ادله امر به معروف و نهی از منکر از این مرحله انصراف دارد و شامل آن نمی‌گردد؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر جهت ایجاد اتحاد و رفق و مدارا در بین مردم است که اساس حکومت ائمه نیز بر آن استوار بوده است.

و از مؤیدات این مطلب روایتی از عمار بن اُبی الأحوص^۱ است که حضرت پس از اینکه مردم را بر اساس ظرفیتشان به چند گروه تقسیم می‌کند اسلام را نیز به هفت سهم تقسیم نموده و می‌فرماید آنکه دارای یک سهم است و تحمل بیش از آن را ندارد بار دو سهم را بر او بار نکنید و نیز آنکه بار دو سهم دارد سه سهم بر گرده‌اش نگذارید. و بعد می‌فرمایند: مگر نمی‌دانی که امارت و فرمانروایی بنی امیه با شمشیر و اکراه و ظلم بنا شده بود [که در هم شکست] و امامت ما با رفق و مدارای

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۶۴، کتاب الأمر و النهی، أبواب الأمر و النهی، باب ۱۴، ح ۹.

با مردم بنا گردیده [که هنوز باقی است].

لذا ادله امر به معروف و نهی از منکر شامل هیچ نحو از تصرف در حقوق دیگران و صدمه زدن و اذیت کردن و تضییع حقوق افراد نمی‌شود و تنها به دعوت به معروف و طلب ترک منکر اختصاص دارد که هیچ تزاحمی با حقوق دیگران نداشته باشد. و مسئله «ضرب بالید» که در عبارات اصحاب جزء مراحل امر به معروف و نهی از منکر آمده است با ظهور لفظی امر و نهی سازگار نیست و بر فرض شمول لفظی، انصراف ادله از این شکل امر و نهی ثابت است؛ چرا که اصل در باب تصرف در حقوق و شئون دیگران به خاطر وجود بناء محکم عقلاء و حکم عقلی بر قبح تصرف در حقوق دیگران، عدم جواز است و نسبت به این بناء که از زمان معصوم $\square$ موجود بوده و هست نیز ردعی حاصل نشده است. و همان طور که آخوند خراسانی در کفایه^۱ فرموده - و حق هم همین است - هر بنایی حجت است مگر اینکه ردعش احراز شود.

ممکن است کسی بگوید که ردع صورت گرفته ولی به ما نرسیده است که در پاسخ می‌گوییم: همان گونه که امام (سلام الله علیه) مکرر می‌فرمود: اگر شارع بخواهد از یک بنای عقلایی ردع نماید باید به گونه‌ای این ردع صورت پذیرد که جای هیچ شک و شبهه باقی نماند و به

۱. کفایة الأصول، فی مبحث أدلة حجیة خبر الواحد، ص ۳۰۳.

تعبیر خود ایشان با «دهل و سنج» جلوی آن را بگیرد؛ زیرا نمی‌توان از بنای عقلاء بوسیله عموماتی که معارض با عمومات دیگر است جلوگیری نمود، بلکه باید ظواهر و نصوص خاصه بر ردع دلالت نماید، آنچنان که در مورد قیاس ردع صورت پذیرفته و به گونه‌ای نقل شده است که «إِنَّ الشَّيْعَةَ يَعْرِفُ بترك العمل بالقياس» معیار شناخت شیعه از غیر شیعه با ترک عمل به قیاس است.

با توجه به ادله‌ای که بیان گردید ثابت گردید که امر به معروف و نهی از منکر چیزی جز طلب فعل و طلب ترک بدون اذیت و آزار نیست و حتی روترش کردن برای امر به معروفی یا نهی از منکری اگر باعث اذیت و آزار دیگران شود جایز نمی‌باشد و ادله مذکوره تمام می‌باشد، و لیکن از آنجا که مبنای ذکر شده برداشت جدیدی نسبت به این دو واجب الهی است جهت استحکام این مبنا در ادامه از سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام در شیوه حکومت و برخورد با مردم و آیات و روایاتی که در ارتباط با امر به معروف و نهی از منکر و عبارات فقهاء وجوهی برای تأیید بیان می‌گردد.

وجه اول: سیره و روش ائمه جهت جذب مردم به دین که این معنا در روایت^۱ عمار بن ابی الأحوص از امام

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۶۴، کتاب الأمر و النهی، أبواب الأمر و النهی، باب ۱۴، ح ۹.

صادق ^۱ با تصریح بیان گردیده. آنجا که حضرت می‌فرماید: بنای حکومت بنی امیه بر شمشیر و زور بود و حکومت و امامت^۱ ما بر مبنای مدارا و رفق بنا گردیده است، و همین معنا در زیارت جامعه کبیره وقتی ائمه را معرفی می‌کند، نیز بیان گردیده «عادتکم الإحسان و سَجِّتِکُمُ الْکَرَمَ وَ شَأْنُکُمُ الْحَقَّ وَ الصَّدَقَ وَ الرَّفْقَ» شأن و شخصیت شما صداقت و رفق و مدارای با مردم است که اینها نقطه مقابل به کارگیری شمشیر و استفاده از خشونت و فشار است.

و در جای دیگر در مورد اسیر می‌فرماید:

«فَإِنَّهُ يَنْبَغِي أَنْ يَطْعَمَ وَيَسْقَى وَ يَرْفَقَ بِهِ كَافِرًا كَانُ أَوْ غَيْرَهُ»^۲.

«بر شما باد به اطعام و آب دادن و خوش رفتاری با اسیر و در روایات دیگر می‌فرماید گرچه فردا کشته می‌شود».

وجه دوم: روایاتی است که محدثین در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آورده‌اند که ممکن است بتوان در تک تک آنها خدشه کرد اما از مجموع این روایات می‌توان نتیجه گرفت که محدثین نیز از امر به معروف و

۱. در کتاب خصال که مصدر این روایت می‌باشد به جای کلمه «إمامتنا»، «امارتنا» آمده است. الخصال، ص ۳۸۸، ح ۳۵.
۲. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۹۱، کتاب الجهاد، أبواب جهاد العدو و ما یناسبه، باب ۳۲، ح ۱.

نهی از منکر همین معنی را می‌فهمیدند یا لااقل معنای ظاهر و مصداق بارزش را همین معنی می‌دانستند و به همین سبب این روایات را در ذیل عنوان باب «وجوبهما و تحریم ترکهما» جمع آوری نموده‌اند که در ذیل به برخی از این روایات اشاره می‌گردد.

۱- عن السكونی عن أبي عبد الله □ عن آبائه قال: قال رسول الله □ والذی نفسی بیده ما أنفق الناس من نفقة أحب من قول الخیر.^۱

«رسول خدا □ فرمود: قسم به آن کس که جانم در دست اوست هیچ انفاقی محبوبتر از انفاق سخن خیر نیست».

۲- عن أبا الحسن الإصفهانی عن أبي عبد الله □ قال: قال أمير المؤمنين □، قولوا الخیر تعرفوا به واعملوا به تكونوا من أهله.^۲

«امیر مؤمنان □ فرمود: خیر بگویید به آن آشنا شوید به آن عمل کنید از اهل آن گردید».

۳- قال رسول الله □ رحم الله من قال خیراً فغنم أو سکت علی سوء فسلم.^۳

«رسول خدا □ فرمود: خدایش رحمت کند آن کس که خیر گفت پس غنیمت برد یا بر بدی

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۲۳، أبواب الأمر و النهی، باب ۱، ح ۱۵.

۲. همان، باب ۱، ح ۱۶.

۳. همان، باب ۱، ح ۱۷.

ساکت شد و سالم ماند».

۴- عن السكونی عن أبي عبد الله ؑ، عن آبائه، عن علي: قال: قال رسول الله ﷺ من أمر بمعروف أو نهى عن منكر أو دلّ على خير أو أشار به فهو شريك، و من أمر بسوء أو دلّ عليه أو أشار به فهو شريك.^۱

«علی ؑ از رسول خدا ﷺ نقل نمود که فرمود: هر کس که امر به معروف یا نهی از منکر نماید و یا به خیری دلالت نماید و یا به آن اشاره کند پس او شریک [آن خیر] است و [همچنین] هر کس به عمل زشتی امر نماید یا کسی را به آن راهنمایی نماید آن شخص در آن فعل زشت شریک است».

که سیاق این روایت سیاق مماشات و گفتار و کردار نیک است نه سیاق ضرب بالید و سیف.

۵- قال أبو عبد الله ؑ: إِنَّمَا يُؤْمَرُ بِالْمَعْرُوفِ وَيُنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ مُؤْمِنٌ فَيَتَعَطَّ أَوْ جَاهِلٌ فَيَتَعَلَّمُ فَأَمَّا صَاحِبُ سَوْطٍ أَوْ سَيْفٍ فَلَا.^۲

«امام صادق ؑ فرمود: همانا آن کس امر به معروف و نهی از منکر می شود اگر مؤمن

۱. همان، ص ۱۲۴، باب ۱، ح ۲۱.

۲. همان، ص ۱۲۷، باب ۲، ح ۲.

است که پند می‌گیرد و اگر جاهل است که یاد می‌گیرد و اما نسبت به صاحب تازیانه و شمشیر جای امر به معروف و نهی از منکر نیست و نسبت او اثری ندارد ولو آنکه با زور ضرب و جرح باشد بلکه جای انکار منکر و دفع ظلم است».

۶- ابان بن تغلب از امام صادق ؑ نقل می‌کند:
 قال ؑ كان المسيح ؑ يقول:.... وليكن أحدكم بمنزلة الطيب المداوى إن رأى موصعا لداوئه و إلا أمسك.^۱

«فرمود: حضرت مسیح پیوسته می‌گفت: هر یک از شما باید همانند طبیبی باشد که اگر برای مداوا موضعی نیافت دست نگه می‌دارد».

۷- امام صادق ؑ فرمود: إنما يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر من كانت فيه ثلاث خصال، عالم بما يأمر به تارك لما ينهى عنه عادل فيما يأمر عادل فيما ينهى رفيق فيما يأمر رفيق فيما ينهى.^۲
 «همانا آن کس که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند سه ویژگی دارد، به آنچه که امر می‌کند

۱. همان، ص ۱۲۸، باب ۲، ح ۵.

۲. همان، ص ۱۳۰، باب ۲، ح ۱۰، در فقره اول روایت «عالم بما يأمر به» آمده است اما به نظر می‌رسد به قرینه «تارك لما يأمر» صحیح آن «عامل بما يأمر به» باشد.

عمل و از آنچه نهی می‌کند بر حذر است در آنچه امر می‌کند میانه رو و از آنچه نهی می‌کند عدالت محور است و در آنچه امر و نهی می‌کند اهل رفق و خوش رفتاری است».

چنانکه ملاحظه گردید لحن روایات که بر بیان خیر و رفتار همراه با رفق تأکید می‌ورزد حکایت از آن دارد امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای خیر خواهانه به شیوه‌ای پسندیده می‌باشد و هیچ تناسبی با ضرب و شتم و... ندارد.

وجه سَوَم: آیه شریفه ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...﴾^۱.

از جمله وجوهی که می‌تواند به اثبات ادعای ماکم نماید این آیه است که می‌فرماید: شما باید امتی باشید که به خیر دعوت می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.

توضیح آنکه اولاً: چنانکه در پاورقی تفسیر کشاف آمده است ﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ تفسیر ﴿يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ﴾ است و دعوت به خیر یعنی امر به معروف و نهی از منکر:

«فقد ذكر بعد العام فيها جميع ما يتناوله؛ إذ الخير المدعو إليه إما فعل مأمور أو ترك منهى لا يعدو

۱. آل عمران، آیه ۱۰۴.

واحداً من هذين».^۱

«امر به معروف و نهی از منکر بعد از کلمه «خیر» که عام است جمیع آنچه در گستره آن می‌گنجد را بیان می‌کند؛ چرا که خیری که به آن دعوت می‌کند یا فعلی است که به آن امر شده و یا ترکی است که از آن نهی گردیده و بیش از آن نیست». در مقابل، عده‌ای مانند زمخشری در کشاف «یا مرون بالمعروف و ينهون عن المنکر» را ذکر خاص بعد از عام می‌داند و می‌گوید این دو، قسم خاصی از دعوت به خیر است و ماده «دعو» در استعمالات قرآنی به معنی فراخواندن نداء، عبادت، آمده است و هیچ کجا به معنی ضرب و جرح نیامده و اگر امر به معروف عطف تفسیری برای یدعون إلی الخیر باشد نمی‌تواند بر معنایی مغایر با مفسر خود دلالت کند.

ثانیاً: در فقره شریفه «ولتکن منکم» «من» یا همان طور که ابوالفتوح رازی احتمال داده زائده است^۲ و یا آن گونه که زمخشری در کشاف^۳ گفته و در مجمع البیان^۴ آن را یکی از اقوال دانسته است بیانیه می‌باشد. به هر حال نمی‌توانیم بگوییم «من» تبعیضیه است؛ چون

۱. الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۸، در پاورقی.

۲. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۸۰.

۳. الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۸.

۴. مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۶.

اجماع علمای اسلام قائم است بر اینکه امر به معروف و نهی از منکر بر همه واجب است نه بر بعض خاص. حال یا وجوب عینی باشد و یا کفایی؛ بسیار بدیهی است که تکلیف همگانی که بر همه واجب گردیده است باید به شکلی باشد که همه بتوانند آن را انجام دهند و آنچه که همه از عهده انجام آن بر می آیند امر و نهی زبانی است نه امر و نهی به معنی ضرب و شتم.

وجه چهارم: وجه دیگر این که شیخ الطائفه در نهاییه در مورد امر به معروف «یدی» که یکی از مراحل مذکور برای امر و نهی است می فرماید:

«والأمر بالمعروف يكون باليد واللسان: فإما باليد فهو أن يفعل المعروف و يجتنب المنكر على وجه يتأسي به الناس».^۱

«امر به معروف بوسیله دست این است که فرد معروف را انجام و منکر را ترک نماید به گونه ای که مردم به او تأسی و اقتدا کنند».

ایشان بر خلاف آنچه در ذهن ماست که امر به معروف یدی را بوسیله زدن با دست و یا استفاده از قدرت قابل تحقق می دانیم آن را بوسیله عمل به معروف و دوری از منکر عملی می داند^۲ و این نیز تأیید دیگری

۱. النهاية، ص ۱۵.

۲. البته در ادامه می فرماید: «و قد يكون الأمر بالمعروف باليد بأن يحمل الناس على ذلك بالتأديب و الردع».

است بر اینکه امر و نهی جز طلب فعلی و قولی چیز دیگری را شامل نمی‌شود. بر این اساس انجام کارهای خوب امر به معروف است و ترک کارهای بد نهی از منکر است.

و تمام این امور در راستای بقای معروف بر معروفیت و منکر بر منکریت است. لذا به نظر می‌رسد امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای عینی است نه کفایی و مربوط به مرحله امتثال هم نیست که آیا فاعل منکر، منکر را ترک می‌کند یا خیر؟ به عبارت دیگر امر به معروف، امر به معروفی است که امتثال نگردیده و نهی از منکر، نهی از منکری است که آورده نشده یعنی دفع منکر است نه رفع منکر و ادله این دو متکفل امتثال شخص مورد خطاب نمی‌باشد بلکه مقصود از این دو واجب بقاء معروفیت معروف و بقاء قبح و زشتی منکر در جامعه می‌باشد که اگر منکر زشتیش ثابت ماند و تمام جامعه آن را زشت دانستند دیگر کسی سراغ آن نخواهد رفت همان گونه که خیلی از منکرات مانند شرب خمر چون قبح آن باقی مانده و جامعه آن را قبیح شمرده است میلیون‌ها مسلمان هرگز لب به آن نیالوده‌اند. بنابراین امر به معروف و نهی از منکر عالی‌ترین ضامن اجراء احکام و سبب اصلاح جامعه و حفظ ارزشهای جامعه و مانع تبدل ارزش به ضد ارزش و بالعکس می‌باشد.

دلایل قایلین به جواز ضرب و جرح در امر به معروف و نهی از منکر

۱- روایات

از جمله اساسی‌ترین چالش‌های پیش روی ما در اثبات این نظریه که امر به معروف و نهی از منکر شامل مرحله ضرب و جرح نمی‌گردد برخی روایاتی است که ظهور بدوی در اثبات مراحل امر به معروف و نهی از منکر دارد.

توضیح اینکه: در برخی روایات برای امر به معروف و نهی از منکر مراحل ذکر شده که از انزجار قلبی آغاز و تا اقدام عملی و استفاده از دست و قدرت پیش می‌رود.

در حلّ این مشکل و جهت عبور از این چالش به بررسی روایات به طور تفصیل خواهیم پرداخت.

۱- عن جابر، عن أبي جعفر □ - في حديث - قال: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَاجُ الصَّالِحَاءِ... فَأَنْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَالْفُظُوءَ بِأَلْسِنَتِكُمْ، وَصَكُّوْا بِجَبَاهِهِمْ وَلَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّا تُؤْم - إِلَى أَنْ قَالَ - فَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ وَابْغُضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ...»^۱.

«... با قلب‌هایتان آنها را انکار کنید و با زبان‌هایتان آنان را دور کنید و بر صورتهای آنان بکوبید و در این راه از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نترسید... با آنان جهاد کنید و در قلوبتان از آنها متنفر باشید و بر آنان خشم گیرید».

با ملاحظه عبارتهای موجود در روایت و با توجه به قراین «الْفُظُوءَ بِأَلْسِنَتِكُمْ» با زبان بگویید و لحن روایت که امر به معروف را راه و روش صالحان و سیره پیامبران معرفی نموده است مشخص می‌گردد که مراد از این روایت همان امر به معروف زبانی است و بر چیزی بیش

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱، حدیث مذکور در کافی در یک روایت آمده است، وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۱، أبواب الأمر و النهی، باب ۳، ح ۱. و صدر حدیث در صفحه ۱۱۹، باب ۱، حدیث ۶ آمده است.

از این دلالت ندارد چراکه قطعاً راه و روش پیامبر سیف و سجن نبوده، بلکه شیوه آنان صدق و رفق بوده است. - که ذیل روایت عمار بن أبی الأحوص^۱ نیز بر آن دلالت می‌کند - البته از برخی کلمات مانند «صکوابها جباههم» ممکن است استفاده اثبات جواز ضرب و جرح در امر به معروف و نهی از منکر گردد، لیکن با توجه به اینکه احتمال دیگری از این جمله به ذهن می‌رسد که دقیقاً متفاوت با احتمال اول است، از باب «إذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال» این استفاده صحیح نمی‌باشد.

اما احتمال دوم آن است که بگوییم منظور از «صکوابها جباههم» کوبیدن به صورت آنها بوسیله کلام باشد نه ضربه یدی کما اینکه گاهی سخن در چهره مخاطب آنقدر اثر می‌گذارد که صورت او از شدت ناراحتی و خجلت زدگی سیاه می‌شود که در آیات قرآن کریم در مورد دوران جاهلیت می‌فرماید: وقتی به شخص خبر می‌دادند صاحب دختر شده‌ای صورت او سیاه می‌شد: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا»^۲.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۶۴، أبواب الأمر و النهی، باب ۱۴، ح ۹، قوله □... اما علمت أن إمارة بني أمية كانت بالسيف و العسف و الجور و أن إمامتنا بالرفق و التألف و الوقار و التقية و حسن الخلطة و الورع و الاجتهاد فرغبوا الناس في دينكم و في ما أنتم فيه.
۲. النحل، آیه ۵۸.

ناگفته نماند که جمله «و جاهدوهم بأبدانکم» در مورد جهاد با ظالمان و ستمگران و گناهکاران است که خود عنوان جدایی از امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد. لذا در مجموع نمی‌توان به این روایت برای جواز امر به معروف «یدی» استناد نمود.

۲- محمد بن الحسن قال: قال أمير المؤمنين □

من ترک إنکار المنکر بقلبه و لسانه (و یده) فهو میت بین الأحياء، فی کلام هذا ختامه.^۱

«امیر المؤمنین □ فرمود: هر کس انکار منکر را به وسیله قلبش و لسانش (و دستش) ترک نماید او مرده‌ای بین زندگان است.»

استدلال به این روایت تمام نمی‌باشد چرا که مضافاً به اینکه کلمه «یده» در برخی از نسخه‌های وسائل^۲ موجود نمی‌باشد این روایت مربوط به انکار منکر است که خود عنوان جداگانه‌ای است که دارای شرایط ویژه‌ای است و به هر وسیله‌ای باید انجام گیرد و ارتباطی به امر به معروف و نهی از منکر ندارد.

۳- قال: و عن أبي جحيفة قال: سمعت

أمير المؤمنين □ يقول: إنَّ أوَّل ما تغلبون علیه من الجهاد، الجهاد بأيديكم، ثمَّ بالسنتكم، ثمَّ

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۲، أبواب الأمر والنهی، باب ۳، ح ۴.
۲. این وجه تأیید خالی از ضعف نمی‌باشد؛ چرا که در مصدر این روایت (تهذیب، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۳۷۴) کلمه «یده» آمده است.

بقلوبکم، فمن لم يعرف بقلبه معروفاً و لم ينکر
منکراً قَلْباً، فجعل أعلاه أسفله.^۱

«أبی جحیفه می گوید: شنیدم که حضرت
علی ؑ می فرمود: اولین مرحله از جهاد جهاد
با دستانان است و مرحله بعد جهاد با زبان و
بعد از آن جهاد با قلوبتان می باشد، پس هر کس
با قلبش معروفی را شناسد و منکری را انکار
نکند دگرگون می شود و سرازیر می گردد».

اشکال استدلال به این روایت این است که اولاً این
روایات مربوط به باب جهاد است و دلالتی بر مراحل سه
گانه امر به معروف و نهی از منکر - بنا بر نظر مشهور -
ندارد.

ثانیاً اگر قبول کنیم که ذیل روایت مربوط به امر به
معروف و نهی از منکر می باشد نه مربوط به انکار منکر
که خود عنوان مستقلی است، باز هم این روایت دلالتی
بر مراتب امر به معروف و نهی از منکر ندارد چه رسد به
مرتبه ضرب بالید؛ چرا که این روایت بر بیش از بیان
عاقبت کسانی که امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند
دلالت ندارد که مانند این روایت روایات دیگری نیز
وجود دارد.^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۴، أبواب الأمر و النهی، باب ۳، ح ۱۰.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۱۷، أبواب الأمر و النهی، ص ۱۱۹ و
۱۲۱ و ۱۲۲، باب ۱، احادیث ۷، ۱۰، ۱۲، و باب ۸، احادیث ۱ و ۲.

۴-... فقال رسول الله ﷺ... من رأى منكم منكراً
فليَنكر بيده إن استطاع، فإن لم يستطع فبلسانه،
فإن لم يستطع فبقلبه فحسبه أن يعلم الله من قلبه
أنه لذلك كاره.^۱

«پیامبر اسلام ﷺ فرمود: هر کس از شما منکری
را ببیند باید آن را به وسیله دستش انکار نماید
به شرط آنکه استطاعت این کار را داشته باشد و
اگر استطاعت نداشت باید با لسانش منکر را
انکار نماید و اگر این هم امکان نداشت پس باید
با قلبش آن را انکار کند و همین انکار قلبی برای
او کافی است چرا که خداوند می داند این شخص
این کار را زشت می پندارد».

همان طور که در روایتهای قبل نیز بیان گردید این
روایت مربوط به انکار منکر است که خود عنوانی جدا از
امر به معروف و نهی از منکر دارد. بنابراین، این روایت
هم نمی تواند جهت ضرب بالید در امر به معروف و نهی از
منکر مورد استناد قرار گیرد.

۵- عن يحيى الطويل عن أبي عبد الله ﷺ قال: ما
جعل الله بسط اللسان وكف اليد، ولكن جعلهما
يبسطان معاً ويكفان معاً.^۲

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۴ و ۱۳۵، أبواب الأمر و النهی، باب ۳،
ح ۱۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۳۱، أبواب الأمر و النهی، باب ۳، ح ۲.

«امام صادق $\square$ فرمود: خداوند باز بودن زبان همراه با بسته بودن دست را قرار نداده است بلکه یا هر دو آنها را دارای نفوذ قرار داده یا هر دو آنها را باز داشته است».

در این روایت اولاً هیچ گونه اشاره‌ای به مراتب سه گانه امر به معروف نگردیده است. و ثانیاً این روایت مربوط به جهاد است. و مؤید این مطلب که مرحوم کلینی (ره) این روایت را در کافی^۱ شریف در کتاب جهاد قبل از باب «الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر» آورده است و صاحب وسائل نیز هر چند که این روایت را در باب امر به معروف و نهی از منکر آورده است و لیکن در باب ۶۱ از أبواب جهاد العدو^۲ نیز این روایت را ذکر نموده است.

با بررسی این روایات مشخص گردید که هیچ کدام از این روایات بر جواز ضرب و جرح در امر به معروف و نهی از منکر دلالت نمی‌کنند. مرحوم مقدس اردبیلی (رحمة الله علیه) نیز عقیده دارد که به غیر از اجماع، هیچ دلیلی بر ضرب و جرح در امر به معروف و نهی از منکر دلالت ندارد.^۳ بنابراین جمیع این روایات یا

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۵، حدیث ۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۴۳، أبواب جهاد العدو و مایناسبه، باب ۶۱، ح ۱.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۲.

مربوط به باب جهاد می‌باشد یا مربوط به انکار منکر که هر دو عناوین جداگانه و دارای احکام خاص خود می‌باشند و در بحثهای گذشته اشاره کردیم که هدف در امر به معروف اصلاح جامعه و حفظ ارزشها و جلوگیری از ارزش پیدا کردن ضد ارزشهاست، نه آنکه هدف اصلاح فرد باشد هر چند اصلاح جامعه مترتب بر عمل و ترک افراد است.

به عبارت دیگر اگر در جامعه‌ای هم منکری انجام نگرفت، باز هم باید نهی از منکر نمود یعنی از بدیها و زشتیها ابراز تنفر نمود تا این منکر بر منکریت خود باقی بماند. همچنین اگر در جامعه‌ای همه معروفها نیز انجام می‌گیرد باز باید بر این معروفها تکیه کرد و به آنها امر نمود تا این ارزشها حفظ گردد. و لیکن در انکار منکر نه ملاک اصلاح فرد است و نه ملاک اصلاح جامعه، بلکه ملاک تغییر منکر است به جهت منافع جامعه، ولو آنکه فاعل منکر متنبه نیز نگردد و عده‌ای آن را انجام دهند و لیکن بر همه واجب است که با هر وسیله‌ای این منکر را تغییر دهند.

خلاصه آنکه امر به معروف و نهی از منکر مربوط به مقام دفع است و انکار منکر مربوط به مقام رفع است. چه نیکوست که در پایان این قسمت از بحث و جهت تأیید اینکه در امر به معروف ملاک حفظ ارزشهاست به

كلام علامه طباطبائی « ذیل آیه » وَلِتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^۱ اشاره نماییم.

«التجربة القطعية تدل على أنَّ المعلومات التي يهيئها الإنسان لنفسه في حياته - ولا يهيىء ولا يد ضر لنفسه إلا ما ينتفع به - من أي طريق هيأها وبأي وجه ادخرها تزول عنه إذا لم يذكرها ولم يدم على تكرارها بالعمل، ولا نشك أن العمل في جميع شؤونه يدور مدار العلم يقوى بقوته، ويضعف بضعفه - إلى أن قال - وهذا الذي ذكر هو الذي يدعو المجتمع الصالح الذي عندهم العلم النافع والعمل الصالح أن يتحفظوا على معرفتهم و ثقافتهم، وأن يردوا المتخلف عن طريق الخير المعروف عندهم إليه، وأن لا يدعوا المائل عن طريق الخير المعروف وهو الواقع في مهبط الشر المنكر عندهم أن يقع في مهلكة الشر وينهوه عنه. وهذه هي الدعوة بالتعليم والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وهي التي يذكرها الله في هذه الآية بقوله «يدعون إلى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر»^۲.

۱. آل عمران، آیه ۱۰۴.

۲. المیزان، ج ۳، ص ۴۲۶.

حاصل فرمایش ایشان این است که: در جامعه‌ای که اعمال صالح برای افراد آن جامعه مشخص گردیده و نسبت به آن علم پیدا کرده‌اند هر آینه باید تلاش کنند تا معروفهای خود را حفظ نمایند. و هر آن کس که اراده کرد از هنجارهای پذیرفته شده جامعه عدول کند او را از این راه و طریق دور نمایند و به سوی معروفها باز گردانند و کسانی که گرفتار منکر شده را نیز از آنچه به آن گرفتار شده‌اند نهی نمایند. و این تلاش جامعه در حفظ و صیانت از فرهنگ خویش به وسیله دعوت به آموزش و امر به معروف و نهی از منکر قابل انجام است که این روش نیز مورد تأیید خداوند حکیم است.

۲- اجماع

یکی دیگر از ادله‌ای که برای اثبات ضرب بالید در امر به معروف و نهی از منکر به آن استدلال گردیده اجماع است صاحب جواهر می‌فرماید:

«و» کیف کان، فـ «مراتب الإنکار ثلاث» بلاخلاف أجدّه فیہ بین الأصحاب.^۱

همچنین مقدّس اردبیلی ذیل کلام علامه (ره) در ارشاد که فرموده: ولو افتقر إلى الجرح أو القتل افتقر إلى

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴.

إذن الإمام على رأى. بعد از بیان کلام سید مرتضی (ره) که قائل است به اینکه در جرح و قتل در امر به معروف و نهی از منکر احتیاج به اجازه نمی باشد در ارتباط با دلیل جواز ضرب و جرح به اجماع تمسک نموده است و فرموده:

«هذا صحيح لو سلم وجوب المنع بمهما أمكن مع الشرائط و الدليل عليه غير واضح و دليل الأمر و النهی لا يدل عليه؛ لأن الجرح و القتل ليسا بأمر لا نهی، - إلى أن قال - و الأصل عدم الوجوب، بل لا يجوز الإيلاء إلا بدليل شرعی لقبحه عقلاً و شرعاً، بل لو لم يكن جواز هما بالضرب إجماعاً، لكان القول بجواز مطلق الضرب بمجرد أدلتهم المذكورة مشكلاً»^۱.

«کلام سید مرتضی در عدم لزوم اذن از امام امر صحیحی است، اگر قبول نماییم که منع از منکر به هر وسیله ای با وجود شرایط آن واجب است و لیکن دلیل بر وجوب منع واضح نمی باشد و خود لفظ امر و نهی نیز نمی توانند دلیل باشند چرا که بر جرح و قتل امر و نهی اطلاق نمی گردد....»

بنابراین، اصل عدم وجوب است، بلکه هیچ آزار

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج ۷، ص ۵۴۲.

و اذیتی - به جهت قبح عقلی و شرعی - بدون دلیل شرعی جائز نمی‌باشد و اگر اجماع بر ضرب و جرح در امر به معروف و نهی از منکر وجود نداشت هر آینه قول به جواز هر نوع ضرب و جرحی به واسطه ادله امر به معروف و نهی از منکر امری مشکل بود».

اشکال به اجماع

عدم تمامیت استدلال به اجماع امری واضح است؛ چرا که اجماع در جایی حجت است که ما دلیل عقلی و نقلی بر مورد حکم نداشته باشیم اما در اینجا می‌بینیم که مجمعی به روایات عدیده‌ای جهت اثبات مدعای خویش استناد نموده‌اند بنابراین اجماع مدرکی است؛ چرا که موضوع مورد بحث مصب روایات است. گفته نشود مقدس اردبیلی که ادعای اجماع نموده دلالت روایات را قبول ندارد و تنها دلیل خود را اجماع قرار داده است، بنابراین، اجماع ایشان مدرکی نمی‌باشد؛ چرا که در جواب می‌گوییم ایشان تنها نقل اجماع نموده‌اند و چه بسا دلیل مجمعی به همین روایات مذکوره بوده است بنابراین، این اجماع کاشف از این نیست که دلیل دیگری وجود داشته است که به دست ما نرسیده است.

نتیجه‌گیری و تحقیق

آنچه از کنکاش آیات و روایات و دلایل و بررسی لغوی امر به معروف و نهی از منکر به نظر می‌رسد آن است که: امر به معروف و نهی از منکر بر چیزی بیش از امر و نهی قولی و فعلی بدون استفاده از زور و قدرت دلالت ندارد و هر گونه اعمال خشونت و ضرب و جرح را نمی‌توان تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر که یک وظیفه عمومی است پذیرفت، بلکه باید تحت عناوین دیگری نظیر، تعزیر، انکار منکر، حدود و... گنجانده شود که از نظر ماهیت و شیوه اجرا و احکام و شرایط با این وظیفه متفاوت است و بخشی از آن مانند حدود و تعزیرات از وظایف حکومت صالح اسلامی است. چند فرع: در این بخش به برخی از فروع مفید و مرتبط با بحث می‌پردازیم.

فرع اول: یکی از کسانی که میان امر به معروف و عناوین دیگر خلط نموده است مرحوم آیه الله العظمی حاج سید احمد خوانساری ^۱ است.

صاحب جامع المدارک در بحث لزوم تعزیر بعد از آنکه با استناد به دلیل عقلی «لزوم پرهیز از هرج و مرج» به حاکم اجازه تعزیر را می‌دهد بلافاصله در نقض این دلیل عقلی می‌فرماید:

«و یمكن أن يقال: ما ذکر فی حفظ النظام یمكن فیه

الاكتفاء بالنهي عن المنكر و أمّا لزوم التعزير فلا
يستقل به العقل»^۱.

حاصل فرمایش ایشان این است که ممکن است گفته شود برای حفظ نظام می توان به نهی از منکر اکتفا نمود؛ چرا که به وسیله نهی از منکر نیز می توان جلوی هرج و مرج را که عقل آن را قبیح می داند، گرفت. این جمله و استدراک ایشان دلیل بر این است که ایشان قائل به جواز «ضرب بالید» در مراتب نهی از منکر می باشند. و لیکن به نظر می رسد ایشان میان جایگاه «امر به معروف و نهی از منکر» و «تعزیر» خلط نموده که در پاسخ سخن ایشان باید بگوییم:

اولاً: گاهی اوقات برای حفظ نظام مادی و جلوگیری از اختلال نظام ناچار به استفاده از قدرت و جعل برخی مجازاتها می شویم که در ادله تعزیر نیز بدان اشاره شده است در حالی که امر به معروف و نهی از منکر با بیانی که گذشت بر چیزی بیش از امر و نهی قولی و فعلی بدون استفاده از اعمال فشار دلالت نداشت. حال چگونه می شود تنها با استفاده از امر به معروف و نهی از منکر نظام اجتماعی را حفظ نمود.

همچنین انکار منکر و نهی از منکر نیز دو مقوله جدای از هم هستند که یکی تنها به صورت قولی و فعلی

۱. جامع المدارك، ج ۷، ص ۹۸.

است و ضرب و جرح در آن جایی ندارد و دیگری که انکار منکر است باید با تمام توان و به وسیله دست و قلب و زبان انجام پذیرد. و اختلاف عناوینی نظیر تعزیر و نهی از منکر ناشی از اختلافات در احکام و مسایل معنوی است و نمی‌توان این ادعا را پذیرفت که نزاع در این زمینه لفظی است. در اینجا مناسب است برای تبیین اختلاف اساسی این دو عنوان در ذیل به برخی از وجوه افتراق تعزیر و نهی از منکر^۱ اشاره می‌نماییم.

وجود افتراق امر به معروف و نهی از منکر با تعزیر

«وجه اول» از نظر ماهیت: ماهیت تعزیر عقوبت و تأدیب است و به عنوان مجازات از آن یاد شده ولی امر به معروف و نهی از منکر این گونه نیست.

«وجه دوم» از نظر غرض: غرض در نهی از منکر یا امر به معروف - بنا بر آنچه معروف و مشهور پذیرفته‌اند - وادار کردن شخص بر اتیان است؛ یعنی امر به معروف صورت می‌گیرد تا تارک معروف به آن عمل کند و یا نهی از منکر می‌شود تا فاعل منکر آن را ترک نماید. به عبارت دیگر: غرض از امر به معروف و نهی از منکر تحمیل و

۱. ناگفته نماند که بیان برخی از این تفاوتها بر اساس نظریه مشهور در امر به معروف و نهی از منکر است و برخی از این تفاوتها با توجه به نظر استاد معظم (دام ظلّه) صحیح نمی‌باشد.

و ادا کردن شخص بر اطاعت خدا و یا بر ترک معصیت اوست.

اما در «باب تعزیر» تنها غرض ترک معصیت و یا برگشت به اطاعت از سوی خود آن شخص نیست، بلکه هدف ارشاد و هدایت دیگران نیز هست، و این یک تفاوت اساسی بین امر به معروف و نهی از منکر و تعزیر است. همچنین امر به معروف برای اصلاح حال و آینده است ولی تعزیر مربوط به عمل انجام شده است، هر چند یک نحو بازدارندگی برای آینده نیز در آن وجود دارد.

«وجه سَوَم» از نظر شرایط: فرق دیگری که «تعزیر» و «امر به معروف و نهی از منکر» را از یکدیگر ممتاز می‌نماید شرایط وجوب آنها است؛ زیرا در وجوب نهی از منکر احتمال تأثیر شرط است، و لذا اگر بدانیم که او مصر بر عمل خویش است و نهی ما تأثیری در وی ندارد و یا ممکن است تأثیر معکوس داشته باشد در اینجا نه تنها امر به معروف واجب نیست بلکه جایز هم نمی‌باشد.

ولی در تعزیر این چنین نیست و مقتضای ادله تعزیر این است که مرتکب معصیت تعزیر می‌شود؛ چه بدانیم که اصرار بر معصیت دارد و چه احتمال بدهیم که دیگر این کار را تکرار نمی‌کند. همچنین اجرای تعزیر اختصاص به حاکم دارد ولی امر به معروف و نهی از منکر بر همه مکلفین واجب است.

«وجه چهارم» در نهی از منکر، زمانی که موضوع منکر از بین برود دیگر امر به معروف و نهی از منکر معنی ندارد، اما در تعزیر این چنین نیست که با از بین رفتن موضوع، تعزیر از بین برود، بلکه اگر کسی مرتکب معصیت شده ولو موضوع آن معصیت از بین برود و شخص نتواند بعد از آن دست به آن عمل بزند باز مستحق تعزیر است و می‌توان او را تعزیر نمود.

«وجه پنجم» اختلاف در مورد: یعنی در جایی امر به معروف و نهی از منکر واجب است که معصیت صورت پذیرد؛ خواه کبیره باشد و خواه صغیره، اما تعزیر - به نظر برخی - تنها در جایی است که معصیت کبیره انجام شود.^۱

«وجه ششم» در صورت مصلحت حاکم از تعزیر صرف نظر می‌کند، اما در نهی از منکر با وجود شرایط باید انجام شود.

ثانیاً: اگر بنا شود تنها به امر به معروف و نهی از منکر اکتفا کنیم ناچاریم در خیلی از موارد شخص مجرم را رها کنیم و این خود باعث شیوع جرم و جنایت خواهد شد. به عنوان نمونه: هر کس که خلافی انجام دهد و بگوید برای آخرین بار انجام دادم و دیگر مرتکب این عمل نمی‌شوم نمی‌توان او را نهی از منکر نمود، و این در

۱. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۴۴۸.

حالی است که عقلاء عالم در این خصوص هم امر به معروف و نهی از منکر دارند هم ارشاد جاهل و هم تعزیر و مجازات مجرم، و هیچ یک از این امور را برای وجود عنوان دیگر ترک نمی‌کنند.

ثالثاً: لازمه پذیرش این سخن لغویت روایات زیادی است که در باب تعزیر و نحوه اجرای آن وارد شده و فقهاء (قدس الله اسرارهم) به آن فتویٰ داده‌اند که خود مرحوم سید احمد خوانساری^{۱۱} نیز در زمره آنهاست.

رابعاً: - که در حقیقت یک جواب نقضی است - اینکه طبق مبنای ایشان و با پذیرش این سخن دیگر به حدود هم نیازی نیست؛ چرا که همین کلام در باب حدود نیز جریان دارد در حالی که در آنجا چنین سخنی از ایشان وارد نشده است.

فرع دوم: از مباحث مطرح شده در صفحات قبل مشخص گردید که دلیلی بر وجوب امر به معروف بوسیله انجام عمل حرام نداریم. لذا تصرف در جسم و شخصیت افراد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر جایز نیست، اما در برخی موارد امر به معروف و نهی از منکر باعث عدم تحقق موضوع حرام می‌شود؛ به این معنی که وقتی عمل ما به عنوان امر به معروف و نهی از منکر انجام شد باعث می‌شود عملی که در ضمن این

عنوان انجام می‌شود به جهت عدم تحقق موضوع آن دیگر حرام نباشد.

یکی از این عناوین غیبت است چرا که به نظر می‌رسد - همان گونه که محقق ثانی فرموده است - غیبت در جایی است که سرچشمه آن نوعی غرض ورزی مانند حسادت باشد. محقق در جامع المقاصد چنین می‌فرماید:

«و ضابط الغيبة كل فعل يقصد به هتك عرض المؤمن و التفككه به و اضحاك الناس منه و أما ما كان لغرض صحيح فلا يحرم».^۱

که در مکاسب نیز عبارتی شبیه به این وارد شده است؛ یعنی اگر غرض و هدف صحیح باشد مانند تظلم و یا جرح کسی که نسبتی را ادعا نموده است که صحت ندارد، و یا خیر خواهی در باب مشورت، غیبت حرام محقق نگردیده است. لذا در امر به معروف و نهی از منکر چون موضوع حرمت غیبت محقق نمی‌شود امر به معروف به این شیوه منعی ندارد؛ چرا که فعل و یا قول صادره به دلیل غرض ورزی و تمسخر نیست، بلکه غرضی صحیح موجب آن گردیده است. بنابراین، تمام مواردی که موضوع حسادت در آن منتفی باشد و یا ملاک «ذکرک أخاک فیما یکره» در

۱. جامع المقاصد، ج ۴، ص ۲۷.

آن نباشد غیبت صدق نمی‌کند. مثلاً در تَظْلَمَ مظلوم و فریاد از ظلم نه تنها غیبت نیست بلکه بنا بر مفهوم آیه شریفه ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾^۱ این فریاد، محبوب خداست^۲؛ چرا که در آن حسادت نیست، بلکه جهت احقاق حق است. ناگفته‌نماند بسیاری از فقهاء معتقدند که حرمت غیبت - در جایی که امر به معروف و نهی از منکر مترتب بر آن باشد از باب مصلحت اقوایی که در امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد که این مصلحت کمتر از مفسده غیبت می‌باشد - از باب تزاحم برداشته می‌شود.

فرع سوّم: آیا در آمر به معروف و ناهی از منکر شرط است که خود عامل به معروف و تارک منکر باشد یا خیر؟

برخی از فقهاء قایلند^۳ به اینکه آمر باید عادل بوده و به آنچه که به آن امر می‌کند و یا از آن نهی می‌نماید پایبند باشد. در مقابل صاحب جواهر^۴ و فقهایی همچون سیوری، شیخ بهائی و فیض این شرط را رد کرده‌اند و

۱. نساء، آیه ۱۴۸.

۲. جهت مطالعه این بحث به تقریرات درس خارج فقه، مکاسب محرّمه مبحث غیبت حضرت استاد دام ظلّه مراجعه شود.

۳. اربعین شیخ بهائی، ص ۲۲۷.

۴. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۳.

فرموده‌اند که بر شرطیت عدالت در امر دلیلی وجود ندارد که سخن پسندیده و موجهی است؛ زیرا امر و نهی برای وادار کردن و یا نهی شخص مقابل است نه خود شخص امر و ناهی.

دلایل قایلین به شرطیت عامل و تارک بودن امر به معروف و ناهی از منکر

۱- آیات

که عبارتند از:

۱- ۱- ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾.^۱

«آیا مردم را به خوبیها امر می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید».

۱- ۲- ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.^۲

«چرا چیزی را که عمل نمی‌کنید می‌گویید».

۱. بقره، آیه ۴۴.

۲. صف، آیه ۲.

۱-۳- «كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱

«(بترسید) از این عمل که سخنی بگوئید و خود به آن عمل نکنید که بسیار سخت خدا را به خشم و غضب می آورد».

۲- روایات

۲-۱- محمد بن ابی عمیر رفعه الی ابی عبدالله □

قال: إنما يأمر بالمعروف، وينهى عن المنكر من كانت فيه ثلاث خصال: عامل بما يأمر به، تارك لما ينهى عنه...^۲

۲-۲- محمد بن الحسين الرضی فی نهج البلاغة

عن امير المؤمنين □ قال: وقال □ لرجل سأله أن يعظه: لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير العمل - إلى أن قال - ينهى ولا يستنهي و يأمر بما لا يأتي... الحديث.^۳

۲-۳- قال أمير المؤمنين □ فی خطبة له: ... لعن

الله لآمرين بالمعروف التاركين له، و الناهين عن المنكر العاملين به.^۴

و روایات دیگری که در «أبواب الأمر والنهی» از باب

۱. صف، آیه ۳.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۵۰، أبواب الأمر والنهی، باب ۱۰، ح ۳.

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۵۱، أبواب الأمر والنهی، باب ۱۰، ح ۷.

۴. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۵۱، أبواب الأمر والنهی، باب ۱۰، ح ۹.

۱۰ وسائل الشیعة گردآوری شده است.^۱

نقد و بررسی دیدگاه شرطیت

در پاسخ استدلال به آیات و روایات فوق می‌توان گفت: این دلائل در مقام بیان شرطیت عامل بودن امر کننده و تارک بودن نهی کننده نیست، بلکه در مقام ذمّ آمر و ناهی است که چرا وظیفه خود را ترک کرده‌اید. نه اینکه چرا امر به معروف می‌کنید. به عبارت روشن‌تر این ادله در مورد تقبیح و ذمّ فاعل است نه در بیان تقبیح و ذمّ فعل. و شبیه به همین عنوان بابی در اصول کافی وارد شده و عنوان باب چنین است: «باب من وصف عدلاً و عمل بغیره»^۲ که در آنجا به مذمت افرادی که حرف حقی را بزنند و خود با آن مخالفت کنند پرداخته است. بنابراین، این آیات و روایات در مقام بیان عدم وجوب امر به معروف و نهی از منکر نسبت به فاعل منهی عنه و تارک مأمور به نمی‌باشد و به وسیله این آیات و روایات نمی‌توان شرطیت عدالت آمر یا ناهی را اثبات نمود. ممکن است گفته شود با توجه به این‌که امر به معروف و نهی از منکر مربوط به اصلاح جامعه می‌باشد بنابراین آمر و ناهی برای اینکه بتوانند اثر گذار باشند

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۱۴۹، أبواب الأمر و النهی، باب ۱۰.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۹.

باید خود عامل و تارک باشند؛ چرا که اگر آمر به معروف خودش عامل نباشد نمی‌تواند جامعه را به طرف قداست سوق دهد، چرا که دیگران می‌گویند اگر این فعل، فعل پسندیده‌ای بود این شخص خودش آن را انجام می‌داد و یا ناهی منکر که می‌خواهد جلو منکر را در جامعه بگیرد و در جامعه تبلیغ کند که افراد مرتکب منکر نشوند باید در جامعه به تارک منکر معروف باشد تا تبلیغ او مؤثر واقع شود. علی‌هذا، عدالت می‌تواند یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر به صورت شرط واجب نه شرط وجوب باشد؛ بدین معنا که بر شخص واجب است آن را تحصیل کند، مانند شرطیت وضو برای نماز نه مانند استطاعت نسبت به حج.

و لیکن این کلام تمام نیست و دارای دو شبهه و اشکال است.

اشکال اول: با توجه به این‌که در توجیه این شرط گفته شده که وجود این شرط موجب تأثیر و نفوذ کلام آمر و ناهی است می‌گوییم: با توجه به این‌که احتمال التأثیر که یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر است دیگر نیازی به این شرط وجود ندارد؛ چرا که اگر ناهی عادل هم احتمال تأثیر ندهد نهی از منکر بر او واجب نیست.

اشکال دوم: اگر قبول کنیم که عدالت نیز به جهت

لزوم تأثیر یکی از شرایط امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد لیکن این شرط در صورتی که ناهی غیر تارک و آمر غیر عامل بتوانند طوری وانمود کنند که خود عامل و تارک هستند دیگر وجهی برای این شرط باقی نمی‌ماند. به عبارت دیگر شما شرطی را قرار داده‌اید که یک شرط حیثی است که از یک حیث شرط است و از حیث دیگر شرط نمی‌باشد و در فقه ما جایی سراغ نداریم که یک شرط واجبی شرط حیثی باشد. به عبارت دیگر، عدالت در آمر و ناهی اگر همراه با تدلیس آنها باشد شرط نیست و اگر بدون تدلیس و همراه با صراحت باشد شرط است. نتیجه آنکه: همان گونه که صاحب جواهر^۱ فرموده است مقتضی اطلاق ادله امر به معروف و نهی از منکر از کتاب و سنت و اجماع عدم شرطیت عدالت در آمر و ناهی است و هیچ دلیلی هم بر شرطیت وجود ندارد.^۲

در پایان این بحث سزاوار است که کلام صاحب جواهر در بیان برترین نوع امر به معروف و نهی از منکر

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۷۴.

۲. ناگفته نماند که صاحب جواهر فرموده است که از ظاهر کلمات اصحاب که شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر را در ۴ شرط محصور کرده‌اند می‌توان استفاده کرد که شرط دیگری وجود ندارد، و لیکن اشکال به کلام ایشان این است که قایلین به شرطیت عدالت در صدر اثبات این شرط به عنوان شرط واجب هستند نه شرط وجوب (مانند شرایط اربعه)؛ چرا که اگر بخواهد شرط وجوب باشد باعث لغویت اصل امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

مخصوصاً نسبت علماء دینی آورده شود.

«نعم من أعظم أفراد الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وأعلامها وأتقنها وأشدّها تأثيراً خصوصاً بالنسبة إلى رؤساء الدين أن يلبس رداء المعروف واجبه و مندوبه، و ينزع رداء المنكر، محرمه و مكروهه، و يستكمل نفسه بالأخلاق الكريمة و ينزهها عن الأخلاق الذميمة، فإنّ ذلك منه سبب تام لفعل الناس المعروف، و نزعهم المنكر و خصوصاً إذا أكمل ذلك بالمواعظ الحسنة المرغبة و المرهبة، فإنّ لكلّ مقام مقالاً، و لكلّ داء دواء»^۱.

«برترین فرد و عالی ترین درجه و محکم ترین نوع و مؤثرترین حالت امر به معروف و نهی از منکر مخصوصاً در ارتباط با علماء دین این است که آنان لباس معروف را به تن کنند؛ یعنی عملاً به واجبات و مستحبات عمل نمایند و لباس منکر و زشتیها را از تن به در آورند؛ یعنی محرمات و مکروهات را ترک نمایند. در این حال به تهذیب نفس به وسیله اخلاق کریمه و دوری جستن از رذایل اخلاقی همت گمارند؛ چرا که این کار از طرف علماء علت اساسی انجام

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۲.

اعمال معروف و ترک منکر از طرف مردم می‌گردد. البته آنگاه که این سیره عملی به وسیله موعظه حسنه‌ای که مردم را ترغیب به اعمال معروف و دوری از منکرات می‌نماید همراه شود بسیار مؤثرتر خواهد بود؛ چرا که سخن جایی و هر نکته مکانی دارد و به درستی که برای هر مریضی دارویی هست».

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. أقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد، سعید الخوری الشرتونی اللبنانی، منشورات مکتبة آية الله العظمی المرعشی النجی، قم - ایران ۱۴۰۳ ه.ق.
۳. المیزان فی تفسیر القرآن، طباطبائی، سید محمد حسین، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، ص. پ ۷۱۲۰.
۴. کفایة الأصول، آخوند خراسانی، محمد کاظم، مؤسسة النشر الإسلامی، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۸ ه.ق.
۵. مجمع البحرين، فخرالدین الطریحی، مؤسسة

الوفاء، بيروت - لبنان، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ هـ.ق، ۱۹۸۳ م.

۶. جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام، محمد حسن النجفى، بيروت - لبنان، دار احياء التراث العربى، ۱۹۸۱ / ۴۳ جلد.

۷. مفردات ألفاظ القرآن، العلامة الراغب الاصفهاني، المتوفى ۴۲۵ هـ.ق، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ هـ.ق، بيروت - لبنان، ذوى القربى.

۸. وسائل الشيعة، محمد بن حسن الحر العاملى (م ۱۱۰۴ هـ.ق)، قم: مؤسسة آل بيت، ۱۴۲۱ هـ.ق، ۳۰ جلد.

۹. المنجد فى اللغة، الطبعة الخامسة والثلاثون، چاپ دوم ۱۳۸۴، مؤسسة انتشارات دارالعلم - قم.

۱۰. منتهى المطلب فى تحقيق المذهب. للعلامة الحلى، الحسن بن يوسف بن على بن المطهر (۶۴۸ هـ ۷۲۶ هـ) مجمع المحوٲ الإسلامية، الطبعة الأولى: ۱۴۲۹ هـ.ق. ۱۳۸۷ هـ.ش.

۱۱. التبيان فى تفسير القرآن. شيخ الطائفة أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى (م ۴۶۰ هـ.ق)، مؤسسة النشر الإسلامى، محرم الحرام ۱۴۱۳ هـ.ق.

۱۲. مجمع الفائدة و البرهان، احمد اردبيلى (م ۹۹۳ هـ.ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامى ۱۴۰۶ هـ.ق.

۱۳. الخصال، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي الحسن بن بايويه القمي (م ۳۸۱ هـ.ق)، مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة السابعة، التاريخ ۱۴۲۶ هـ.ق.
۱۴. الكشف عن حقائق عوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل، محمود بن عمر الزمخشري، المتوفى سنة ۵۲۸ هـ.ق، الناشر دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة ۱۴۰۷ هـ.ق، ۱۹۸۷ م.
۱۵. روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن. المشهور بتفسير ابوالفتح رازی، حسين بن علي بن محمد بن احمد الخزاعي النيشابوري نيمه اول قرن ششم هجري، بنياد پژوهشهای اسلامي، تاريخ ۱۳۷۲، مؤسسه آستان قدس رضوی.
۱۶. مجمع البيان في تفسير القرآن، للشيخ أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي، دار المعرفة.
۱۷. النهاية في مجرد الفقه والفتاوى، لشيخ الطائفة أبي جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي ۳۸۵ - ۴۶۰ هـ.ق، دارالكتب العربي، - بيروت - لبنان، الطبعة الأولى ۱۳۹۰ هـ، ۱۹۷۰ م.
۱۸. الفروع من الكافي، ثقة الإسلام أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي، متوفى ۳۲۸ - ۳۲۹ هـ.ق، دارالكتاب الإسلامية - چاپ سوم - تهران.
۱۹. جامع المدارك في شرح المختصر النافع، السيد

احمد الخوانساری، مؤسسة إسماعيليان، قم، الطبعة الثانية، ۱۳۵۵ هـ.ش.

۲۰. جامع المقاصد فی شرح القواعد، المحقق الثاني، على بن الحسين الكركي، متوفى ۹۴۰ هـ.ق، مؤسسة آل بيت، قم، تاريخ ۱۴۰۸ هـ.ق.

۲۱. اربعين شيخ بهائي، ترجمه و تحقيق و تعليق عقيقي نجشاني، دفتر انتشارات نويد اسلام، قم، ۱۳۷۳، چاپ ششم ۱۳۸۵.